

نامه ای از لندن*

استاد گرامی جناب دکتر جلال مینسی، عطف به نامه دوم اردیبهشت ماه شما و بسته های پیوست آن در مورد «هنر اسلامی»، بنده وقتی در دهه هشتاد، در غربت بعد از قلاب، نگارش مقالاتی را به زبان انگلیسی درباره نقشه های قدیمی ایران شروع کردم، دو مشکل ریشه دار زبانی برخوردیم که در فارسی نداشتیم و نمی شناختیم. مشکل اول نام کشور ایران در مسیر تاریخ است، چه در غرب، ایران را از قدیم تا اوایل این بیستم «پرشیا» (Persia به انگلیسی) و یا دیگر صورتهای این واژه مانند «پرس» (Perse به فرانسه) و «پرسی ین» (Persien به آلمانی) می نامیدند. وقتی دولت ایران در ۲۵ سامبر ۱۹۳۴ به عموم دولتهای جهان اعلام کرد که از تاریخ ۲۲ مارچ ۱۹۳۵ (اول نوروز ۱۳۱۴) به جای «پرشیا» و دیگر صورتهای آن «ایران» را به کار برند، مردم غرب و حتی یوهندگان و دانشمندان هم نتوانستند - و هنوز هم نمی توانند - کلمه «ایران» را که ندرت شنیده بودند، با عنوان مانوس «پرشیا» منطبق کنند. آنان به تدریج - شاید تحت تیر تفسیرهای نفوس و محافلی که به نظر بنده اهداف خاصی را دنبال می کردند - این ضیح را پذیرا شدند که «پرشیا همان امپراتوری بزرگی است که در تاریخ خوانده اند با هنگی درخشان. این امپراتوری در اوج گسترش خود - دوره هخامنشیان - سرزمینهای

* چون این نامه خصوصی، مشتمل بر مطالب قابل توجه و تاملی است - با موافقت نویسنده نامه - در بخش اله های ایران شناسی چاپ می شود.

وسیعی را بین سواحل مدیترانه و دریای سیاه در غرب و رودخانه های سند و سیحون در شرق فرا می گرفته و طی دورانی افزون از دو هزار سال، فرازهایی افتخار آفرین و نشیبهایی غیر قابل اجتناب را پشت سر گذارده و آخرین درخشش چشمگیرش در دوران صفویه تا قرن هجدهم ادامه یافته و سپس دچار تفرقه و تجزیه شده است. اینک در اوایل قرن بیستم بخشی از آن را «ایران» نام نهاده اند که منطبق با امپراتوری پرشیا نیست و نمی تواند خود را وارث تمامی یا اصلی آن تمدن عظیم معرفی کند.»

شبهات دو کلمه «ایران» (Iran) و عراق (Iraq) در بیشتر زبانهای اروپایی بسیاری از غربیان را به این تصور اشتباه راهنما شد که این دوسرزمین کشورهای نوحاسته ای هستند که از تجزیه پرشیا به وجود آمده اند. آقای دکتر یارشاطر شرح جامعی در این مورد تحت عنوان «ایران در مسیر تاریخ» در مجله ره آورد (شماره ۴ سال ۱۹۸۹) منتشر کرده است. بنده نیز مقاله ای مختصر به زبان انگلیسی تحت عنوان "Persia or Iran?" در مجله *The Map Collector* (شماره مارچ ۱۹۹۵) نگاشته ام که به ویژه مورد توجه علاقه مندان امریکایی قرار گرفته است.

باید پذیرفت ایرانیانی که با فرهنگ و زبانهای اروپایی کمتر آشنا هستند، نمی توانند مشکل مذکور را به درستی دریابند و سنگینی ضربه ای را که به پیکر فرهنگ ایران در سطح جهانی زده است، حس کنند. بعضی از هموطنان ما با حسن نیت هنوز هم بر آتش این مشکل دامن می زنند. زبان ما را به انگلیسی «ایرانی» (Irani) یا «فارسی» (Farsi) می نامند و توجه ندارند که غربیان نمی توانند این واژه ها را با «پرشن» (Persian) که در فرهنگ آنان زبان فردوسی و سعدی و حافظ و خیام و مولوی ست، منطبق سازند و در نتیجه تصور می کنند که آن زبان شیرین ادبی به با یگانگی تاریخ سپرده شده، و در زمان حاضر زبانهای جدیدی به نام «ایرانی» و «فارسی» رواج یافته است. البته این موضوع اساسی را در نظر دارم که یک شاخه مهم از زبانهای هند و اروپایی، زبانهای هند و ایرانی ست که خود به دو بخش زبانهای هندی و زبانهای ایرانی تقسیم می شود. «زبانهای ایرانی» (Iranian Languages) شامل فارسی باستان، اوستایی، پهلوی و فارسی (Persian)، سغدی، کردی، لری، بلوچی، پشتو، پامیری، گیلکی، مازندرانی، تالشی و... است که فارسی (Persian) مهمترین و گسترده ترین بخش «زبانهای ایرانی» ست. جوانی متولد تهران و بزرگ شده اروپا که به هنر ایران صمیمانه عشق می ورزد، نزد من آمد که زبان «ایرانی» بیاموزد. گفتم درس اول این است که نام زبان ما «فارسی» ست نه «ایرانی» و آن را به انگلیسی «پرشن» (Persian) می گویند، و به کار بردن هر واژه دیگری این زبان غنی و

ادبی هزار ساله را در ذهن غربیان به لهجه ای محلی و یا زبانی بی ریشه تبدیل می کند. شما خود در این مورد مقاله تحقیقی و جامعی با عنوان «در باره Farsi Language» در ایران نامه (سال ششم، شماره دوم زمستان ۱۹۸۸) نوشته اید با فارسی شیرین و روانی که هر ایرانی ولو در خارج بزرگ شده باشد و در زبان خود چندان روان نباشد، می تواند و به نظر بنده شایسته است آن را بخواند و به جان کلام آن مقاله توجه کند که در دوره معاصر زبانی که با جزئی تفاوت در ایران و افغانستان و تاجیکستان و بعضی مناطق مجاور این کشورها رایج است، در غرب «Persian» و یا دیگر معادل‌های این واژه نامیده می شود. این تفاوت‌های جزئی را شبیه آنچه در دیگر زبان‌های چند کشوری مانند انگلیسی و عربی و اسپانیایی و فرانسه مرسوم است، می توان با اضافه کردن نام آن منطقه به کلمه «Persian» مشخص کرد، نه آن که نام جدیدی بر آن گذارد، و یا با عنوان کردن «Farsi» سابقه فرهنگی چند ملیتی این زبان را یکجا حذف کرد.

مشکل دوم همان است که شما به تفصیل مورد بحث قرار داده اید. هنر و تمامی فرهنگ و تمدن ما را، به ویژه بعد از جنگ بین الملل دوم، در بخش تازه ای به نام «اسلامی» جای داده اند. طبقه بندی جغرافیایی ایران سابقه طولانی دارد. قبل از کشف قاره آمریکا، چون می دیدند که آفتاب از سرزمین چین و ژاپن اشراق می کند و در طرف روم و اندلس غروب، دنیای مسکون را به دو بخش شرق (Orient) و غرب (Occident) تقسیم کرده بودند. ایران از ممالک شرقی بود و صفت «شرقی» (Oriental) نشانگر فرو شکوه و فرهنگی پیشرفته. در یکی دو قرن اخیر با آن که این واژه را در مورد ممالک شرق آسیا مانند چین و ژاپن حفظ کردند، در مورد ایران و دیگر کشورهای غرب آسیا کلمه «East» (برای آن که با کلمه «شرق» متفاوت باشد، بنده به فارسی «خاور» ترجمه می کنم) را به جای آن نشانند. تنها فرش ایران از این مهلکه به دلایل اقتصادی جان سالم به در برد و صفت پر شکوه «شرقی» را حفظ کرد (Oriental Carpet). این عنوان تازه را نیز به سه بخش ثانوی نزدیک و میانه و دور تقسیم کردند. به این ترتیب عنوان جدید «خاور» (East) از حالت مطلق که «شرق» (Orient) داشت و تنها به طلوع آفتاب مربوط بود، خارج و نسبت به اروپا سنجیده شد. به بیان دیگر «خاور» مفهوم «مشرق زمین» را نداشت و تنها خاور اروپا را می رسانید و مرکزیت و به تبع آن اهمیت اروپا را تثبیت می کرد. اصطلاح «خاور دور» پای نی نگرفت و در برابر عنوان‌های شرق (Orient) و آسیای شرقی (East Asia) شکست خورد. در زبان انگلیسی کلمه «آسیا» را شامل شبه قاره هند کردند - شاید در ارتباط با تصرف هند - و اکنون نیز تنها مردم آن شبه قاره را از هندی و پاکستانی و بنگلادشی و ساکنان جزائر و

نواحی مجاور « آسیائی » (Asian) می نامند. عنوان خاور نزدیک نیز به تدریج فراموش شد و « خاور میانه » معرف ممالک مسلمان غرب آسیا گردید. این تسمیه نه تنها پسندیده نیست، موهن است، و بنده متحیرم که چرا اولیای امور و دانایان این ممالک اعتراضی و دخالتی نکردند و آسان به عنوان « خاور میانه » (Middle East) گردن نهادند و از عنوانهای تاریخی و پرشکوه « مشرق » (Orient) و آسیا در گذشتند. با استادی که کارش ویرایش بعضی دانشنامه های انگلیسی ست، بحث بالا را پیش کشیده بودم. پرسید: به جای خاورمیانه چه عنوانی را در نظر دارم؟ گفتم حالا که عنوان «Orient» و «Asia» را در زبان خودتان از ما دریغ می دارید، دست کم عنوان «ممالک آسیای غربی» «West Asia» را قبول کنید، به همان دلیلی که چین و ژاپن و ممالک مجاور را « آسیای شرقی » (East Asia) می نامید. نظری موافق داشت و گفت: «اگر این عنوان در مقالات انگلیسی تا حدی رایج شود، وارد دانشنامه های زیر نظر خود خواهم کرد».

در قرن بیستم طبقه بندی جغرافیایی ایران از این حد هم فراتر رفت. بعد از جنگ دوم و برپایی سازمان ملل متحد و تأسیس نهادهای متعدد جهانی و اهمیت یافتن مسائل اقتصادی، ناگهان کشورهای جهان را به سه گروه تقسیم کردند. گروه اول شامل کشورهای به اصطلاح پیشرفته (developed) غربی و ژاپن و استرالیا بود و به جهان اول - لابد به معنای برتر - معروف شد. گروه دوم کشورهای مقابل آنان یعنی روسیه و اقمار آن بود که خود را پیشرفته می دانستند و عنوان جهان دوم یافتند. بقیه ممالک عالم و از جمله ایران را یکجا در انبانی به نام جهان سوم (Third World) ریختند که معرف عقب ماندگی و دوری از تمدن شد. بعداً به آنان عنوان «در حال رشد» (Developing) را دادند که حفظ ظاهر شده باشد. اساس این تقسیم بندی به درستی معلوم نیست. آیا جمعیت است؟ وسعت است؟ سابقه فرهنگی و تاریخی ست؟ و یا تنها تولید سرانه؟ آن هم بر پایه نرخ متغیر تبدیل ارز و بدون در نظر گرفتن قدرت خرید پول و میزان نیازها و روش زندگی مردم هر مرزو بوم. بر اساس تولید سرانه، مردم شارجه که روی نفت نشسته اند، پیشرفته و در اوج تمدن و غرق ناز و نعمت اند، و مردم چین فقیرانی دست به دهان که شام شب ندارند. آیا این گویای واقعیت است؟ این تقسیم بندی، مردم «جهان سوم» را به فکر انداخت که از هر راهی که میسرشان باشد، ولو مجبور شوند که تمدن و فرهنگ و ستهای دیرین ملی خود را قربانی کنند، رقم تولید سرانه را بالا برند و ظاهر را نوعی بیارایند، تا به گروه بالاتر راه یابند و کسب آبرویی کنند. شاید به همین علت است که کشورهای جهان سوم در ساختن کارخانجات غیر ضروری و ساختمانهای بلند غیر سستی و اجرای پروژه های نمایی با هم مسابقه گذارده اند و درآمد

محدودی را که دارند صرف این گونه فعالیت‌های بی ثمر می کنند. باز به این هم بسنده نکردند. کمیسیون برانت (Brandt) دنیا را به دو بخش شمالی و جنوبی تقسیم کرد. شمالیها مرفه و پیشرفته و جنوبیها فقیر و دور از تمدن بودند. ما که گمان می کردیم در نیمکره شمالی زندگی می کنیم و شمالی هستیم، به ناگاه جنوبی شدیم، و استرالیایی ها شمالی شدند.

ما دیگر «مشرق زمینی» (Oriental) نبودیم، آسیایی نبودیم، خاور میانه ای بودیم و جهان سومی و جنوبی. گل بودیم به سبزه نیز آراسته شدیم. چه جالب است که غربیان بعد از هزار سال «اسلامی» بودن ایران را کشف کرده اند و هنر ما را «هنر اسلامی» می نامند.

رشته ای بر گردنم افکنده دوست می برد آن جا که خاطر خواه اوست
موضوع نامگذاری جغرافیایی و اهمیت و علل و اثرات آن بحثی ست مفصل و خارج از حوصله این نامه. برای نمونه می توان گفت که یکی از این علتها اعمال نوعی مالکیت است. مالکین، خانه و کوچه و ده را به نام خود یا فرزندان و نزدیکان خویش می خوانند که تعلق و تسلط آنان را معرفت باشد. وقتی هلندی ها قبل از انگلیسی ها به جزیره منهتن (Manhattan) در امریکا دست یافتند، شهرکی را که آن جا بنیاد کردند «آمستردام نو» (New Amsterdam) نامیدند که مالکیت آنان را ضامن باشد. وقتی انگلیسی ها بر همان شهرک مسلط شدند، به همان دلیل نام آمستردام را به «یورک» (York) که از شهرهای معروف انگلیس است تبدیل کردند و آن را نیویورک نامیدند. فرانسوی ها سرزمینهایی را در جنوب شرقی امریکا تصرف کرده و به نام پادشاه خود «لویی» خوانده بودند (Louisiana). شهری را که آن جا ساختند اورلیان نو (New Orleans) نام دادند که اثری از تسلط خود را برای همیشه حفظ کرده باشند. در ایران نیز در دوره پهلوی، شاه خیابان بسیاری از شهرها «پهلوی» نام داشت. اخیراً بخشی از نقشه مفصل ایران را که چند سال پیش از طرف سازمان نقشه برداری کشور در مقیاس بزرگی (۱:۲۵۰۰۰) چاپ شده است، در یکی از کتابخانه های انگلستان دیدم. در این نقشه، سطح کشور به ۱۳۲ مربع - یک درجه در یک درجه - تقسیم شده و هریک از این مربعها در ۹۶ برگ ۵۵×۴۸ سانتیمتر به چاپ رسیده است. بدین ترتیب سطح تمامی کشور در ۱۲۶۷۲ برگ به وسعت تقریبی ۳۳۴۵ متر مربع روی کاغذ آمده است. روی نقشه ای با این مقیاس البته می توان خیابانها و کوچه ها و حتی ساختمانهای مهم هر شهر و قصبه و قریه ای را تشخیص داد، و از این بابت باید به «سازمان نقشه برداری کشور» تبریک گفت. نکته تازه در این نقشه جدید آن است

که تقریباً شاه خیابان تمام آبادیها «امام خمینی» نام دارد، و خیابانهای مهم دیگر به اسم شهیدان تغییر نام یافته است.

ایرانیان تحمیل نامهای جغرافیایی را همیشه آسان پذیرا بوده اند و راه صحیح مبارزه و مقابله با آن را کمتر یافته اند. آقای سودآور در نامه خود (ایران نامه، سال ۴، شماره ۲) مطلب صحیحی دارد که جان کلام اوست و به طور خلاصه این است که: دولتها و مؤسسات رسمی و غیر رسمی کشور ما که می بایست پاسداران نام و فرهنگ ایران باشند، حتی هنگامی که درآمد هنگفت منابع طبیعی کشور در اختیارشان بود، برای معرفی این نام و فرهنگ در سطح جهانی چه خدمت قابل ذکری انجام دادند؟ امروز نیز برای برپایی نمایشگاهها و سمینارها و دیگر نهادهای آموزشی در سطح جهانی که فرهنگ و هنر ایران قدیم و جدید را معرفی باشد، چه کمکی می کنند؟ چگونه می توان انتظار داشت که دیگران هزینه چنین نهادهایی را پردازند ولی سنگ نام و فرهنگ ما را بر سینه کوبند؟

سال گذشته با استاد سالخورده ای از ترکان متولد مصر که رئیس «مؤسسه تاریخ علوم عربی و اسلامی» در یکی از دانشگاههای به نام آلمان است، و ظرف بیست سال گذشته حدود یک هزار جلد کتاب قدیمی دانشمندان ممالک اسلامی زیر نظر او ویراستاری و ترجمه و چاپ شده، گفتگو می کردم که چرا عنوان «عربی و اسلامی» را برگزیده است، در حالی که بسیاری از این کتابها به دین اسلام ربطی ندارد، و بیشتر این آثار محصول کار ایرانیان و عثمانیان و فارسی زبانان هند گورکانی ست. پرسیدم چرا عنوان «ممالک سنی اسلامی» و یا «علوم کلاسیک به زبانهای عربی و فارسی و ترکی» را انتخاب نکرده است. گفت: «شما باید توجه کنید که این مؤسسه عربی و طویل با بیش از پنجاه نفر همکار فرهنگی که در ساختمان بزرگ چند طبقه ای در آلمان مستقر و موفق به انتشار حدود یک هزار جلد کتاب خاص کم فروش شده، با کمک مؤثر مالی منابع عربی زنده و فعال است. آیا بهتر آن نیست که عنوان مورد نظر آنان را بپذیریم و در مقابل به تجدید انتشار آثار قدیمی علمی و ادبی که گاه تنها نسخه ای از آنها در کتابخانه دورافتاده ای موجود است، پردازیم، یا آن که به خاطر اختلاف نظر در عنوان مؤسسه، آثاری را که از مرغوبترین میراث فرهنگی ما و جهان است، بگذاریم در قفسه های زیرزمینهای مرطوب بیوسد و از هم بریزد و از بین برود؟» آیا آقای سودآور نیز حدود همین مضمون را به بیانی دیگر نیآورده است؟ آیا اگر علاقه مندی روانشاد قدس نخعی سفیر اسبق ایران در لندن و حمایت مالی شرکت ملی نفت ایران نبود، تاریخ مفصل ایران نشر کمبریج به زبان انگلیسی (*The Cambridge History of Iran*) هرگز تدوین می شد؟ این قبیل کارهای ارزشمند فرهنگی

همیشه و همه جا نیازمند کمک مؤثر مالی ست، و این کمکها گاه با شرایطی نه چندان مطلوب همراه است.

برگردیم به اصل مطلب. شما در مقالات خود با دلائل کافی روشن کرده اید که هنر ایران بعد از اسلام از دین ناشی نشده است، و عنوان «هنر اسلامی» جز حذف نام «ایران» نتیجه ای و شاید هدفی ندارد. هرچند این هنر در مواردی از اسلام - بیشتر به وجهی محدود کننده و یا هدایت کننده - تأثیر پذیرفته است، ولی در مواردی دیگر منطبق با اصول اسلامی نیست و گاه مخالف آن اصول است. بر این اساس نسبت دادن آن به اسلام خدمتی به دین محسوب نمی شود.

بنده بر این باورم که تنها ایرانیانی می توانند منکر این استدلال منطقی و یا بی اعتنای به آن باشند که یا در مقابل کمکهای بعضی منابع مالی تعهداتی دارند و یا تعلقات مذهبی آنان به قدری شدید است که خود را نخست تابع دین و سپس اگر الزامی در کار بود، ایرانی می دانند؛ تا آن جا که بعضی از روی کمال حسن نیت، خلاقیت فردوسی را در تنظیم شاهنامه و نبوغ حافظ را در خلق دیوان خویش، ناشی از دین می پندارند.

ولی همان گونه که اشاره شد، نامگذاری و طبقه بندیهای جغرافیایی کمتر بر اساس منطق و استدلال انجام می شود. شما خود متذکر شده اید که اگر هنر ایرانی و عثمانی و هند گورکانی را از هنر کلاسیک اسلامی بردارند، دیگر چیز زیادی باقی نمی ماند، و این واقعیت به موقعیت جهانی دیگر کشورهای اسلامی که به دلایلی از قافله تمدن عقب مانده اند، سودی نمی رساند. اما اگر هنر سستی تمام جامعه های اسلامی یک کاسه شود، در عرصه بین المللی اثری و جلوه ای و رنگی دیگر دارد. در اواسط قرن بیستم محافل اصرار داشتند که چون عربی زبان رسمی اسلام است، و دانشمندان ممالک اسلامی در دوران شکوفایی، آثار خود را بیشتر به زبان عربی نگاشته اند، شایسته آن است که عنوان «علوم و هنر عربی» را بپذیریم و رواج دهیم. تشخیص هدف این محافل مشکل نیست، چه سود این عنوان عاید کشورهای نوپایی می شد که بیش از دیگران به اعتبار فرهنگی بین المللی نیازمند بودند، و توانایی و آمادگی تأمین هزینه های آن را نیز داشتند. چون این اقدامات که البته از نظر آنان موجه است، با موانعی مواجه شد، عنوان «اسلامی» را برگزیدند که در درجه اول زبان و فرهنگ عربی را در ذهن غریبان زنده می کند و در حاشیه شاید شرق شناسان را متوجه زبان و فرهنگ فارسی و ترکی نیز بنماید.

آیا اگر غرب از این پیشنهاد استقبال نمی کرد، جای تعجب نبود؟ قبول همین عنوان منابع مالی قابل ملاحظه ای را در اختیار مؤسسات شرق شناسی و بعضی رشته های علوم

انسانی در غرب گذارده است. مزید بر آن، در نیمه دوم قرن بیستم که دنیا گرفتار جنگ سرد بود، هر قدمی که در جهت اتحاد ممالک اسلامی برداشته می شد، مورد تأیید جهان اول و دوم بود که سدی در مقابل نفوذ گروه مقابل ایجاد شود، و دست کم بازار بزرگی برای فروش محصولات آنان فراهم گردد. در داخل کشورهای مذهبی نیز آسانترین راه وصول به قدرت و تثبیت و تداوم آن قدرت، عبور از معبر مذهب بود، چه از این راه هیأت حاکمه می توانست مؤمنین ساده دل را که اکثریت بودند، بدون مصرف زرو زوری تحت اراده و فرمان خود در آورد. هدف حاکمین از تظاهرات مذهبی خدمت به مذهب نبود، خدمت به خود بود. و گرنه بزرگان دین مشوق این گونه نامگذاریها نبودند، چنان که شما با استفتاء از بعضی از آنان به این نتیجه رسیده اید. بدیهی ست در چنین آشفته بازاری که بسیاری از هموطنان ما نیز از روی ساده دلی و بی اطلاعی عنوان «اسلامی» را بر «ایرانی» ترجیح می دهند و آن را تقویت دین می پندارند، آنچه به جایی نرسد فریاد استاد دانشگاهی ست در غربت. تأکید شما بر این که هدف اصلی تان معرفی صحیح نام و فرهنگ و هنر ایران است و نه تخفیف دیگران که هر نامی و فرهنگی جایی و احترامی دارد و هدف جنبی قرار دادن مذهب در سطح والاتر و حفظ آن از کمبودها و نقیصه های هنر و تمدن بشری ست، قابل تقدیر است.

بنده بر این نظرم که اول باید همراه نام «ایران» واژه «پرشیا» (Persia) را همه جا و دست کم در مقالات و کتابهای خود به زبانهای اروپایی، دوباره زنده کنیم، چه حذف عنوان «پرشیا» بود که راه را برای نامگذاریهای نامناسب بعدی هموار کرد، و این خود کرده ای ست که باید خود تدبیر کنیم. برای نمونه، چه مناسب است که به عنوان «دانشنامه ایرانیکا» توضیحی شیه جمله زیر اضافه شود:

"Encyclopaedia Iranica, a Dictionary for Sciences and Humanities of Persia"

به خاطر دارم که شرکت هواپیمایی ملی ایران در اواخر دوره پهلوی اعلان تبلیغاتی بزرگی در دفترها و نمایندگیهای خود در خارج نصب کرده بود حاوی این جمله:

"Iranair, the Airline of Persia"

شاید بر این اساس که علاقه جهانگردان غربی به دیدن پرشیا بیش از علاقه آنان به دیدن ایران است.

دوم: علوم و ادب و هنر ایران را تحت عنوان "Persian Sciences, Art and Letters" همه جا بیاوریم و بنویسیم و به مؤسسات فرهنگی غربی پیشنهاد کنیم. چه خوب است تأسیس رشته «ایران شناسی» (Persian Studies) - و یا عنوان پیشنهادی بنده Persology

شیبه Sinology و Egyptology - در دانشگاهها و مؤسسات فرهنگی خارج تشویق شود. حدود «پریشیا» در هر عصری از تاریخ معلوم است، و طبعاً در هر دوره ای باید تمدنی را که در محدوده مکانی آن زمان ایران موجود بوده است در «ایران شناسی» (Persian Studies) مطالعه کرد.

سوم: موازی با فعالیتهای بالا، توضیح صحیح شرق شناسان غربی را همه جا علنی کنیم که منظور از کلمه «اسلامی» جامعه های و کشورهای اسلامی است و نه نفس دیانت مقدس اسلام. عنوان «هنرهای جامعه های اسلامی» (The Arts of Islamic Societies) نظر شرق شناسان را به مراتب واضح تر و بهتر می رساند، و دلیلی ندارد که با این عنوان مخالفت کنند. در این گونه تقسیم بندی ذکر بخشهای ثانوی به جا و بلکه لازم است، مانند هنر ایرانی، عثمانی، هندی، عربی و امثال آن. وقتی در غرب «هنر اروپا» را مطرح می کنند، همیشه تقسیم بندی ثانوی نیز وجود دارد، مانند هنر ایتالیایی، فرانسوی، انگلیسی، اروپای شمالی و غیر آن.

ممکن است این راهها به نظر بعضی دراز و ناهموار بنماید، ولی ایرانیان در سیر تاریخ صبر و طاقتی عجیب از خود نشان داده اند، و این جا نیز به اتکاء همان صفات ملی می توانند به تدریج به نتیجه مطلوب برسند. نتیجه سریع تر وقتی به دست می آید که مؤسسات و افراد مسؤول و توانای ایرانی در داخل و خارج کشور دامن همت بر کمر زنند و با ابتکار و صرف مال و هماهنگی راه را برای شناسایی جهانی علوم و هنر و ادب ایران هموار و کوتاه کنند و به تداوم و تکامل آن در هزاره سوم یاری دهند. نامه مفصل شد، با عرض معذرت و احترام

لندن، ۲۳ تیرماه ۱۳۷۷، ۱۴ جولای ۱۹۹۸